



## درس چهارم

### املاي «همزه» در فارسي<sup>۱</sup>

ردیف	شکل همزه	جای همزه	مثال
۱	ا	آغازی	اير، اسب، اخذ، اجر، اكل، اكيد اسم، ارث، اشاره، اراده، استدلال، استخراج افت، اخت، اجرت، الفت، اخوت، اردو
۲	ء	پایانی	ماء (ماء مَعِين : آب گوارا)، سوء (سوء سابقه : پیشینه بد) شئیء (شئیء نورانی) جزء (جزء چهارم)
۳	آ	آغازی و میانی	آن، آمدن، آجر، آخر، آجل، آتی قرآن، الآن، مرآت، مأخذ، مآب، مآثر، لالی، منشآت
۴	أ	میانی و پایانی	رأس، یأس، شأن، ماوا، رأی، رأفت، مأخذ، مأبوس، تأثیر، تأکید/ تأسف، تأثر، تائی، تأمل، متأسف، متأثر، متائی / منشأ، مبدأ، خلا، ملجأ

۱- شرح این جدول فقط برای مطالعه و آگاهی بیشتر است.

رؤیا، رؤیت، مؤمن/ مؤسس، مؤلف، رؤسا، مؤکد/ سؤال، فؤاد، مؤانست، مؤاخذه لؤلؤ، تالؤلؤ	میانی و پایانی	ؤ	۵
هیئت، نشئت، مسئله، قرائت، جرئت، دنائت/ رئیس، سائل، مسائل، ائتلاف، مسمئز، لثامت / رئوس، شئون، رئوف / نئون، ژوئن، لائوس، رئالیسم، تئاتر، کاکائو، سوئر، دوئل، پروتئین، سنؤل، اوروگوئه/ متلائئ	میانی و پایانی	ئ	۶

با دقت و توجه به این جدول، شکل‌ها و جایگاه همزه را در کلمات فارسی بهتر بشناسید تا آنها را به درستی در املا به کار برید. برای توضیح بیشتر می‌توانید به پاورقی درس نیز مراجعه کنید.

۱) در سال‌های گذشته واج‌های فارسی و الفبای خط فارسی را آموختیم. در اینجا، به واج /ء/ و املاي آن بیشتر می‌پردازیم؛ زیرا تنوع و پیچیدگی آن از حروف دیگر بیشتر است. برای مثال، کلماتی چون الفت، تألیف، مؤلف، تألیف (جمع تألیف) هر چند هم خانواده هستند اما همزه آنها در چهار شکل «ا، آ، ؤ، آ» نوشته می‌شود. در حالی که حرف‌های «ل، ف» آنها چنین پیچیدگی و تنوعی ندارند.

۲) واج /ء/ نماینده و صدای دو حرف است: همزه «ه» و عین «ع». کلماتی مانند: «علم، سعید، واسع، زارع» با حرف عین که نماینده واج همزه /ء/ است، نوشته شده‌اند و کلماتی مانند «اجر، آجل، تأثیر، مؤسس، مأخذ، سائل، جزء» با حرف همزه – که آن هم نماینده واج /ء/ است – نوشته شده‌اند. در اینجا به بیان شکل‌های متعدّد همزه می‌پردازیم: ا (الف بدون همزه)، آ (الف با مد)، ه (همزه بدون کرسی)، ا (همزه با کرسی «الف»)، ؤ (همزه با کرسی «و») و ئ (همزه با کرسی «ی»).

۳) کلماتی که با حرف همزه آغاز می‌گردند (چه فارسی باشند و چه عربی و غیرعربی) با «الف» تنها نوشته می‌شوند؛ به عبارت دیگر، حرف «الف» در آغاز کلمات فارسی نماینده همزه آغازی است؛ مانند: «أخذ، اسم، أخت». در رسم الخطّ عربی این کلمات معمولاً به شکل «أخذ، إسم، أخت» نوشته می‌شوند.

۴) کلمات مختموم به «همزه» با حرف «ه» بدون کرسی نوشته می‌شوند؛ مشروط به اینکه حرف قبل از همزه، ساکن باشد؛ مانند: شیء / سوء، جزء.

۵) کلماتی که دارای همزه با مصوّت /ا/ باشند، چه در آغاز و چه بین کلمه به شکل «أ= الف با نشانه مد» نوشته می‌شوند؛ مانند: آجل، آخر / الآن، قرآن.

۶) کلمات همزه‌داری که همزه آنها ساکن ماقبل مفتوح باشند، با «أ= همزه با کرسی الف» نوشته می‌شوند؛ میانی مانند: رأس، رأفت / پایانی: ملجأ، خلاّ.

## فَعَالِيَّت

از متن درس‌های ۱ تا ۴ کتاب‌های زبان و ادبیات (۳) املا بنویسید.

کلمات همزه‌داری نیز که همزه آنها مفتوح ماقبل مفتوح باشد، با «أ= همزه با کرسی الف» نوشته می‌شوند؛ مانند: تأسف، تأثر، متأثر.

۷) کلمات همزه‌داری که همزه آنها ساکن و ماقبل مضموم باشد، با این شکل «ؤ» (همزه با کرسی «و») نوشته می‌شوند؛ میانی: مؤمن، رؤیت/پایانی: لؤلؤ، تالؤلؤ. اگر همزه چنین کلماتی مفتوح و ماقبل آنها مضموم باشد نیز با همین شکل نوشته می‌شوند؛ مانند: مؤسس، مؤلف، رؤسا. همچنین اگر همزه، همراه با مصوت /ا/ و ماقبل مضموم باشد، به همین شکل نوشته می‌شود؛ مثال: فؤاد، سؤال، مؤاخذه.

۸) جز موارد یاد شده، کلمات همزه‌دار با کرسی «ی» نوشته می‌شوند؛ میانی، مانند: هیئت، مسئله، جرئت / افتده، مسائل، ائتلاف / رئوس، شئون، مسئول، رئوف / نئون، ژوئن، لائوس، دوئل / پایانی: متألئی.

یادآوری: کلمات «هیئت، مسئله، جرئت» / «مسئول، شئون، رئوف» و مشابه آنها به شکل دیگر «هیأت، مسأله، جرأت» و «مسؤول، شؤون، رؤوف» نیز نوشته می‌شوند و به هر دو شکل صحیح هستند. در کتاب‌های درسی، شکل اول این کلمات (یعنی با کرسی «ی») ترجیح داده شده است و آموزش داده می‌شود. یکی از دلایل ترجیح این است که در الفبای فارسی، کلمات همزه‌دار غیرعربی همیشه با کرسی «ی» نوشته می‌شوند؛ مانند: پروتین، نئون، سئول... پس اگر کلماتی مانند «هیئت و هیأت» و «مسئول و مسؤول» را که از گذشته به دو شکل نوشته شده‌اند، با کرسی «ی» بنویسیم، این ویژگی الفبای فارسی را تعمیم داده و آموزش آن را آسان‌تر کرده‌ایم.

## گروه کلمات برای املاي شماره یک

مُمدّ حیات - مفرّح ذات - موسمِ ربیع - عصارهٔ تاک - شهد فایق - نخلِ باسق -  
صَفْوَتِ آدمیان - تضرّع و زاری - عاکفانِ کعبه - جلیهٔ جمال - تحیّر و سرگشتگی -  
جیبِ مراقبت - بحرِ مکاشفت - طاسکِ گردن - طرّهٔ برجم - تأمل و تفکر - طاقِ نُهَم - نثرِ  
مرسل - مصنوع و متکلف - مَعاکِ زمین - دادارِ هور - تجسّمِ رؤیاهایا - تحجّر و  
غرور - غمین و متأسّف - حمیّت و دلاوری - خنثی کنندهٔ توطئه - دور و برحذر - طنینِ  
مرموز - رعشهٔ سهمناک - راهِ قُرُق شده - فرطِ استیصال - اقلیّت ممتاز - غریزهٔ حبّ  
ذات - مغرور و ستیزه گر - تملّی درباریان - حَسَبِ الامرِ حاکم - ربّ النّوع و جاهت -  
فدایی و جان نثار - مُهمل و بیهوده - تمثال نیم رخ - صناعتِ ظریف - خبط و خطا -  
صنایعِ مستظرفه - امرِ مُطاع - صیانت و نگهداری - نظم و نسق - اجرای پانومیم -  
خویِ ظلم ستیزی - نثرِ طنزواره - همهمهٔ زیاد - صرافتِ طبع - تفحص و تحقیق -  
ایهام لطیف - مقبولیّت عام - ابداع و ابتکار - خلوص و صمیمیّت - نقاد و تحلیل گر -  
نقدِ لُغوی - جزئیاتِ وقایع - شِراعِ کِشتی - قضایِ آمده - هزاهز و غریو - آفگار و  
مجروح - حادثهٔ صعب - مؤکّد و قطعی - تویق و امضا - تبِ سرسام - پیراهنِ توزی -  
مُخنّفه و گردن بند - نامه و رُفعت - غزوِ هندوستان - حلالِ بی شُبّهت - زمین و ضیعت -  
گزاردنِ نعمت - ضیعتکِ حلال - جایزه و صِلت - وزر و وبال - علیّ آئی حال - حُطامِ  
دنیا - شعشعهٔ نور - انفاسِ سحر خیزان .

دوربین و طیف نما - گماشته و منصوب - سفیرِ دربار - سفیرِ گلوله - خداوندِ قدیر -  
عیدِ غدیر - نقضِ پیمان - نغز و دلکش - حال و عاجل - القا و آموزش - ابطال و الفا -  
برائت و بیزاری - کشورِ پرتغال - تحدیدِ مرزها - ثَمَنِ خانه - گلِ سمن - اجر و ثواب -  
جزر و مد - جذرِ اعداد - هایل و ترسناک - حایل و مانع - چاق و سمین - حوضهٔ آبریز -  
حوزهٔ ادب - زاغ و زغن - ذرع و پیمان، کشت و زرع - حیل و غدر - ادارهٔ متبوع -  
اوامر و نواهی - نواحی چهارگانه - ثمین و گران بها - وجه شُبّه - شبیحِ درخت - تلقی و  
استنباط - ایلیاد و اُدیسه - عزل و نَصَب - اصل و نَسَب - طیب و پاک - طیبِ خوش -

شیوهٔ بلاغی - اقتضای حال - آسوده و مرفّه - انقباض و انبساط - وهلهٔ اوّل - مرحلهٔ دوم - کلام مزبور - شعر مذکور - لحن و آهنگ - تمسخر و تحقیر - ممیز معنا - مکث و درنگ - ماء معین - دُرر و لالی - منشآت قائم مقام - تائی و درنگ - مؤانست و هم نشینی - لثامت و پستی - حرف‌های مشمئزکننده.

## خودآزمایی

۱) شکل درست همزه /ء/ را در کلمات زیر طبق نمونه بنویسید.

مثال: مُء | تَر = مؤثّر

نشء/ت ←	ء/داره ←	مء/انست ←
مء/اخذ ←	مء/وس ←	اشمء/زاز ←
سء/ال ←	ء/تلاف ←	ملجء/ ←

۲) چرا برخی از واژه‌ها ارزش املائی بیشتری دارند با ذکر نمونه توضیح دهید.

۳) پنج کلمه مثال بزنید که صورت‌های مکتوب و ملفوظ آنها متفاوت باشد.

مثال: تَبَهه ← / تَمَبه /



درس پنجم

## مطابقت نهاد و فعل

از میان همهٔ اجزای جمله، نهادِ جدا و نهادِ پیوسته در شخص و شمار با هم مطابقت می‌کنند؛ یعنی با فعل مفرد، نهاد مفرد می‌آید و با فعل جمع، نهاد جمع. به جملهٔ زیر توجه کنید.

در زمان قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمینی دوردست با وضع پریشانی زندگی می‌کرد.

جمع بستن هیچ یک از گروه‌های اسمی جملهٔ بالا - به جز نهاد - در فعل تأثیر نخواهد گذاشت :

در زمان‌های قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمین‌های دوردست با اوضاع پریشانی زندگی می‌کرد.

تنها با جمع بستن نهاد، فعل آن نیز جمع بسته می‌شود :

در زمان قدیم مردان تنگ‌دستی در سرزمینی دوردست با وضع پریشانی زندگی می‌کردند.

جدول شماره یک

فعل	نهاد		
مفرد / جمع جمع مفرد مفرد / جمع*	فرمود. مفرد: پیامبر } فرمودند. جمع: انسان‌ها... می‌توانند... مفرد: سنگ افتاد. جمع: سنگ‌ها افتاد. جمع: (به‌هنگام جان بخشیدن به اشیا): گل‌ها خندیدند.	جاندار بی‌جان	اسم
مفرد جمع مفرد / جمع مفرد مفرد	قافله، کاروان، لشکر، سپاه، دسته (عزاداران) مردم ملت مجلس، شورا، هیئت، گروه، مجمع دسته (اسکناس، سبزی، چوب و...)	جاندار بی‌جان	اسم جمع
مفرد مفرد / جمع مفرد / جمع*	یکی، کسی، هر کسی } هر یک، هر کدام، هیچ یک، هیچ کدام بعضی	جاندار بی‌جان	اسم مبهم

فَعَالِيَّت

برای هریک از موارد بالا - با توجه به آنچه در سال‌های گذشته خوانده‌اید - یک جمله مثال بیاورید و دربارهٔ علت مفرد و جمع آمدن فعل آن توضیح دهید.

\* در فارسی امروز به ویژه در گونهٔ گفتاری تمایل بر تطبیق نهاد جدا و پیوسته است:

سنگ‌ها افتاد / افتادند

بعضی از کتاب‌ها سودمند است / استند (هستند)

زبان به عنوان رفتاری اجتماعی تحت تأثیر عوامل مختلف، گونه‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. اگر بخواهیم به مخاطب احترام بگذاریم، به جای ضمیر «تو»، ضمیر «شما» و به جای شناسه «ی»، شناسه «ید» را به کار می‌بریم: تو رفته بودی ← شما رفته بودید. همچنین به جای ضمیر «او» ضمیر «ایشان» را به کار می‌بریم.

ضمیرهای شخصی در فارسی مؤدبانه				
ضمیرهای پیوسته		ضمیرهای جدا		
جمع	مفرد	جمع	مفرد	شخص و شمار
یمان	مَ ← مان	ما	من	اول شخص
	ت ← تان	شما	تو ← شما	دوم شخص
	س ← شان	ایشان	او ← ایشان	سوم شخص

ضمیر اول شخص مفرد نیز گاه به صورت «ما» در می‌آید و اغلب نویسندگان و سخنرانان آن را به کار می‌برند و در حقیقت، خوانندگان و شنوندگان را با خود شریک می‌کنند: من معتقدم ← ما معتقدیم.

□ جدول فعل‌ها نیز در فارسی مؤدبانه به این صورت به کار می‌رود؛ یعنی شناسه آنها تابع قاعده ضمیر است:

شخص و شمار	مفرد	جمع
اول شخص	رفتم	رفتیم
دوم شخص	رفتید	رفتید
سوم شخص	رفتند	رفتند

فعل اول شخص مفرد نیز گاهی به صورت جمع به کار می‌رود. در این حالت، گوینده یا نویسنده، سخن و نوشته خود را حاصل فکر جمع می‌داند نه فرد.

□ گزینش این گونه زبانی در انتخاب واژگان نیز تأثیر می‌گذارد و معمولاً معادل‌هایی برگزیده می‌شوند که در صفحه بعد پاره‌ای از آنها را می‌بینیم:



گونه معمولی	در باره خود	گونه مؤدبانه
من	بنده - اینجانب	-----
تو	-----	شما / حضرت عالی / جناب عالی / سرکار
آمدن	خدمت رسیدن / مشرف شدن	تشریف آوردن / تشریف فرما شدن
رفتن	مرخص شدن / رفع زحمت کردن	تشریف بردن
گفتن	عرض کردن / به عرض رساندن	فرمودن
خوردن	صرف کردن / صرف شدن	میل کردن / فرمودن، نوش جان کردن
دادن	تقدیم کردن	مرحمت کردن
بودن	در خدمت بودن	تشریف داشتن
خواستن	استدعا / خواهش / تمنا کردن	امر / اراده کردن / فرمودن
.....		

ضمناً برای احترام در فعل امر، به جای هر فعلی از «بفرمایید» استفاده می شود :  
 بخورید، بخوانید، بنویسید، بنشینید و ... . درحقیقت، فعل اصلی جمله (فعل بعد از  
 بفرمایید) حذف می گردد : بفرمایید بنشینید.

## انواع حذف

به عبارت های زیر توجه کنید.

۱- گילה مرد گوشش به این حرف ها بدهکار نبود و اصلاً جواب نمی داد.

۲- حمید از دوستش پرسید : از دوستان چه خبر؟

در عبارت ۱ نهاد جمله دوم ذکر نشده اما خواننده یا شنونده از نهاد جمله اول  
 پی می برد که نهاد جمله دوم «گילה مرد» است. در این جمله، حذف نهاد به «قرینه لفظی»  
 صورت گرفته است.

در عبارت ۲ جای فعل «داری» در جمله دوم خالی است اما هیچ نشانه ای در ظاهر  
 جمله، شنونده را به شناخت فعل راهنمایی نمی کند. تنها از مفهوم عبارت می توان نتیجه  
 گرفت که فعل «داری» از جمله دوم حذف شده است. در این جمله، حذف به «قرینه معنوی»  
 صورت گرفته است.

نویسنده یا گوینده برای جلوگیری از تکرار می تواند آنچه را خواننده یا شنونده حدس می زند، حذف کند. به این ترتیب، هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» گویند اما اگر خواننده یا شنونده از سیاق سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنوی» است.

چنان که می بینیم، حذف موجب صرفه جویی در کلام می شود.

□ حذف جمله: در جمله های مرکب گاه حذف با قرینه لفظی صورت می گیرد: رفته بودم که او را ببینم اما نتوانستم [—].

□ حذف نهاد جدا: نهاد جمله های هم پایه و ناهم پایه اول شخص و دوم شخص را همیشه می توان به قرینه نهاد پیوسته حذف کرد؛ مگر آنکه با وابسته یا بدل همراه باشد یا تأکیدی در کار باشد:

(۱) «من این موضوع را گفته بودم.» (نه کس دیگر) (تأکید)

(۲) با احترام، ما، دانش آموزان کلاس سوم دبیرستان، تقاضا می کنیم کتاب های تازه ای برای کتابخانه تهیه کنید. (همراه با بدل)

(۳) من بیچاره باید به تنهایی این همه کار را انجام دهم. (با وابسته)

□ حذف نهاد پیوسته (شناسه یا نهاد اجباری) ممکن نیست.

□ حذف فعل در جمله های پر کاربرد: به سلامت، بسیار خوب،

شکر خدا، به جان شما. (به قرینه معنوی)

□ حذف فعل اسنادی در جمله های مرکب: هرچه ارزان تر، بهتر، چه بهتر

که شما این کار مهم را برعهده بگیرید. (به قرینه معنوی)

□ حذف تمام اجزای جمله به جز نقطه اطلاع در جمله های پاسخی و پرسشی: حسن

آمد. چه کسی؟ (قرینه لفظی)

حسن دیروز آمد. کی؟ (قرینه لفظی)



در کلمات زیر دقت کنید.

دوستان دوست + ان

آشنایان آشنا + می + ان

چرا «آشنایان» را مانند «دوستان» به صورت «آشناان» نمی خوانیم

و نمی نویسیم؟

زیرا کلمه «دوست» به صامت «ت» ختم شده است و هر صامتی می تواند با نشانه جمع «ان» که با مصوت آغاز می شود، به تلفظ درآید اما کلمه «آشنا» به مصوت «آ» ختم شده است و دو مصوت با هم تلفظ نمی شوند. در اینجا، یک صامت مورد نیاز است که بین دو مصوت قرار گیرد.

صامت «می» را در «آشنایان» واج میانجی می گویند. چند میانجی

دیگر:

تشنگان، هفتگی      تشنه + ک + ان، هفته + ک + می

نیاکان، پکان      نیا + ک + ان، پله + ک + ان

سبزبجات      سبزی + ج + ات

نکته‌ای      نکته + همزه + ی

یادآوری: برخی از کلمه‌ها به گونه‌ای نوشته و تلفظ می‌شوند که واج میانجی در شکل نوشتاری آنها به آسانی قابل تشخیص نیست فقط در شکل گفتاری نمود آشکار دارد. در این گونه کلمات هنگام تلفظ به شکل جمع (با علامت «ان») نخست مصوت بلند به مصوت کوتاه تبدیل می‌شود و سپس واج یا صامت میانجی قبل از نشان جمع، ظاهر می‌شود. مثال:

گیسوان ← گیسُ + و + ان

## خودآزمایی

- با توجه به فعل‌های «ترکید» و «جوشید» به پرسش‌ها پاسخ دهید.  
الف: با افزودن تکواژ متعدی ساز، آنها را گذرا (متعدی) کنید و هر یک را در جمله‌ای به کار ببرید.  
ب: با اعمال مرحله به مرحله روند مجهول‌سازی، جمله‌ها را مجهول کنید.
- موارد حذف را در نوشته زیر مشخص کنید و نوع آن را بنویسید.  
آنها با اسب حرکت کردند، ما نیز به دنبالشان؛ صبح زود رسیدیم؛ آنها زودتر. شهر میان دشت گسترده بود، پراز دار و درخت، حالتی رؤیایی؛ مثل این بود که به بهارستانی نادیده چون مینو قدم نهاده‌ایم. در قرن سوم بنا شده بود. از آن زمان تاکنون، آرام و سبز در کنار کویر نشسته چشم به راه آمدن مسافری بود که به دیدارش می‌آمد.
- صامت‌های میانجی کلمات زیر را مشخص کنید.  
دانایان، پختگی، ترشیجات، بچگانه، سخن‌گویان، گرسنگان، روستایی، نامه‌ای، بانوان



## نگارش تشریحی

مقاله‌ها از نظر شیوه نوشتن به سه گونه تقسیم می‌گردد :

- ۱) گونه تشریحی
- ۲) گونه تحلیلی
- ۳) گونه تحقیقی

در این درس با گونه تشریحی بیشتر آشنا می‌شویم.

هر نوشته با استفاده از یک یا دو شیوه بالا نوشته می‌شود؛ مثلاً درس «تربیت انسانی و سنت ملی ما» در سال دوم نوشته‌ای تحلیلی است؛ زیرا نویسنده در آن با برهان‌های عقلی و ذکر نمونه‌های شعری، مسئله تربیت و ارتباط آن با سنت را بررسی کرده است. یا مقاله «چنین رفت و...» در کتاب زبان فارسی سال دوم ماهیتی پژوهشی دارد. در عین حال، نویسنده آن مقاله با تحلیل برخی از وقایع، به بررسی داستان «رستم و سهراب» پرداخته است. مقاله «کتاب و کتاب خوانی» در همان کتاب، مقاله‌ای کاملاً تحقیقی است. «کلاس نقاشی» در کتاب ادبیات سال اول و «سفرنامه ابن بطوطه» در کتاب ادبیات سال دوم نیز نوشته‌هایی تشریحی هستند. اکنون در این درس با نوشته‌های تشریحی بیشتر آشنا می‌شویم: تاکنون درباره انواع نوشته‌ها از نظر زبان و قالب و شیوه بیان مطالبی آموخته‌اید.

نمونه‌هایی را خوانده و موضوعاتی را نیز با قلم خود نوشته‌اید. این نوشته‌ها یا حاصل دیده‌ها، شنیده‌ها (نوشته‌های تشریحی) و تأملات درونی شما هستند (نوشته‌های تحلیلی) یا براساس پژوهش‌های شما و دیگران آفریده شده‌اند (نوشته‌های تحقیقی).

در هر حال، در اغلب نوشته‌ها، با هر بیان و زبان و در هر قالبی که باشند، هدف نویسنده، تشریح بی‌کم و کاست اشخاص، وقایع و چیزهاست، آن‌گونه که هستند.

اکنون ببینیم «تشریح» چیست؟

تشریح یعنی شرح و بسط دادن به منظور مطالعه و دقت در یک موضوع یا مطلب به گونه‌ای علمی، دقیق و از سر باریک‌بینی.

عام‌ترین و رایج‌ترین راه تشریح، طرح پرسش‌هایی در مورد ابعاد مختلف یک چیز، شخص یا پدیده است؛ مثلاً: با طرح پرسش‌های زیر دربارهٔ ابعاد گوناگون یک «ساختمان»، می‌توان آن را به خوبی تشریح کرد:

چیست؟

چگونه است، از چه بخش‌هایی ساخته شده یا هر بخش آن چگونه است؟

کجاست؟

چه کسی آن را ساخته است؟

کی ساخته شده است؟

به چه منظور ساخته شده است؟

از کیست؟ برای چیست؟

اکنون به تشریح ساختمان یک مدرسه توجه کنید.

«مدرسه دو طبقه بود و نوساز بود و در دامنه کوه تنها افتاده بود و آفتاب‌رو بود. یک فرهنگ‌دوست، عمارتش را وسط زمین‌های خودش ساخته بود.

تابلوی مدرسه هم حسایی بزرگ و خوانا، از صد متری داد می‌زد که:

توانا بود هر که... هر چه دل‌تان بخواهد! با شیر و خورشیدش که آن بالا سر، سر یا ایستاده بود و زورکی تعادل خودش را حفظ می‌کرد و خورشید خانم روی کولش با ابروهای پیوسته و قمچیلی‌ا که

---

۱- اصل واژه قمچی به معنی شلاق و تازیانه و در این متن به طنز، مراد شمشیر است که شکل عامیانه آن قمچیل

به دست داشت. و تا سه تیز پرتاب، اطراف مدرسه بیابان بود، دَرَنَدشت و بی‌آب و آبادانی. و آن‌ته رو به شمال، ردیف کاج‌های درهم فرو رفته‌ای که از سر دیوار گلی یک باغ پیدا بود... کلاس دوم بغل دفتر بود... بعد سالن بود؛ خالی و بزرگ که دو تا ستون سفید چهارگوش پُرش کرده بود و آن‌ته سه چهار تا میز و نیمکت شکسته، دیوار روبه‌رو پوشیده از عکس پهلوان‌ها و بزین بهادرها و سیاه‌های دونده و مصری‌های وزنه‌بردار. و دیوار سمت راست پوشیده از یک نقشهٔ بزرگ آسیا و... با قلمی ناشی. آبی دریاها مثل آب دهن مرده و دریاچهٔ شمال به صورت بته جقه درآمده و خط‌آهن‌ها همه پت و پهن و سرتاسری، حتی از کرمان گذشته و جزیره‌های اندونزی همه یکسره و به سنگاپور چسبیده و هر تکه از بایین نقشه به رنگی؛ مجموعهٔ رنگ‌های موجود مثل بقچه‌های جل تکه...»

(مدیر مدرسه - جلال آل احمد)

هر بخشی از نوشته، به یکی از سؤالات ما پاسخ می‌دهد و حاصل آن تشریح و توصیف مدرسه است. البته این نوشته از چاشنی طنز نیز بهره دارد.

اگر بخواهیم رویدادی را تشریح و توصیف کنیم، باید به سؤالاتی نظیر: چه کسی؟ کی؟ کجا؟ با که؟ با چه؟ چگونه؟ چرا؟ و... پاسخ دهیم.

با هم شرح یک حادثه را می‌خوانیم که نویسنده آن را به خوبی بازسازی کرده و با شرح کامل جزئیات در اختیار ما قرار داده است.

## عدل

اسب درشکه‌ای توی جوی پهنی افتاده بود و قلم دست و کاسهٔ زانویش خرد شده بود. کاملاً دیده می‌شد که استخوان قلم یک دستش از زیر پوست حنایی‌اش جابه‌جا شده و از آن خون آمده بود و فقط به چند رگ و ریشه که تا آخرین مرحله وفاداریشان را از دست نداده بودند، گیر بود. سُم یک دستش - آنکه از قلم شکسته بود - به طرف خارج برگشته بود و نعل بزاق ساییده‌ای که به سه دانه میخ گیر بود، روی آن دیده می‌شد. آب جو یخ بسته بود. تنها حرارت تن اسب یخ‌های اطراف بدنش را آب کرده بود. تمام بدنش توی آب گل‌آلود خونینی افتاده بود. بی دربی نفس می‌زد. پره‌های بینی‌اش باز و بسته می‌شد. نصف زبانش از لای دندان‌های کلید شده‌اش بیرون زده بود. دور دهنش خون کف‌آلودی دیده می‌شد. یالش به‌طور حزن‌انگیزی روی پیشانی‌اش افتاده بود. دو سپور و یک عملهٔ راه‌گذر که لباس سربازی بدون سردوشی تنش بود و کلاه خدمت بدون آفتاب‌گردان<sup>۱</sup> به سر داشت، می‌خواستند آن را از توی جو بیرون بیاورند.

یکی از سپورها که به دستش حنای تندی بسته بود، گفت: «من دمبشو می‌گیرم و شما هر کدومتون به پاشو بگیرین و بھو از زمین بلندش می‌کنیم. اون وخت نه اینه که حیوون طاقت درد نداره و نمی‌تونه دساشو رو زمین بزاره، بھو خیز ورمی‌داره، اون وخت شماها جلدی پاشو ول بدین؛ منم دمبشو ول می‌دم. رو سه تا پاش می‌تونه بند شه دیگه. اون دسش خیلی نشکسته. چه‌طوره که مرغ رو دو پاش وایسه، این نمی‌تونه رو سه پاش وایسه؟»

یک آقای که کیف چرمی قهوه‌ای زیر بغلش بود و عینک رنگی زده بود، گفت: «مگر می‌شه حیوون را این‌طور بیرونش آورد؟ شماها باید چند نفر بشین و تمام هیکل بلندش کنید و بداریدش تو پیاده‌رو.» یکی از تماشاچی‌ها که دست بچه‌ خردسالی [را] در دست داشت، به اعتراض گفت: «این زبون بسه دیگه وایسه صاحبش مال نمی‌شه. باید با یه گلوله کلکشو کند.» بعد رویش را کرد به پاسبانی که کنار پیاده‌رو ایستاده بود و گفت: «آزان سرکار که تپونچه دارین، چرا اینو راحتش نمی‌کنین؟ حیوون خیلی رنج می‌بره.»

پاسبان با تمسخر جواب داد: «قربان آقا! گلوله اولاً که مال اسب نیس و مال دزه. ثانیاً، حالا اومدیم و ما اینو همین‌طور که می‌فرمایین راحتش کردیم، به روز قیمت و سؤال و جواب اون دنیاشم کاری نداریم، فردا جواب دولتو چی بدم؟ آخه از من نمی‌پرسن که تو گولتو چی کارش کردی؟» مردی که پوستین مندرسی روی دوشش بود، گفت: «ای بابا! حیوون باکیش نیست. خدا رو خوش نیاد بکشندش. فردا خوب می‌شه. دواش یک فندق مومیاییه...»

تماشاچی روزنامه به دستی که تازه رسیده بود، پرسید: «چطور شده؟» یک مرد چپقی جواب داد: «من اهل این محل نیستم؛ من راه‌گذرم.» لب‌فروش سرسوکی همان‌طور که با چاقوی بدون دسته‌اش برای مشتری لبو پوست می‌کند جواب داد «هیچی! اتول بهش خورده، سَنَقَط شده. زبون بسه از سحر تا حالا همین جا تو آب افتاده جون می‌کنه؛ هیشکی به فکرش نیس. اینو...» بعد حرفش را قطع کرد و به یک مشتری گفت: «یه قرون» و آن وقت فریاد زد «قند بی‌کوپن دارم! سیری یه قرون میدم!»

همان آقای روزنامه به دست پرسید: «حالا این صاحب نداره؟» مرد کت چرمی قلچماقی که ریخت شو فرها را داشت، جواب داد: «چطور صاحب نداره؟ مگر بی‌صاحبم می‌شه. پوستش خودش دس کم پونزده تو من می‌ارزه. درشکه چیش تا همین حالا اینجا بود. به‌نظرم رفت درشکه شو بداره برگرده.»



پسر بچه‌ای که دستش تو دست آن مرد بود سرش را بلند کرد و پرسید: «بابا جون درشکه چیش درشکه شو با چی برده پرسونه؟ مگه نه اسبش مرده؟»  
یک آقا عینکی خوش لباس پرسید: «فقط دستاش خرد شده؟»  
همان مرد قلچماق که ریخت شو فرها را داشت، جواب داد: «درشکه چیش می‌گفت دنده هاشم خرد شده.»

بخار تنکی از سوراخ‌های بینی اسب بیرون می‌آمد. از تمام بدنش بخار بلند می‌شد. دنده‌هایش از زیر پوستش دیده می‌شد. روی گردن و چند جای دیگر بدنش گلی بود. بعضی جاهای پوست بدنش می‌پريد. بدنش به شدت می‌لرزید. ابتدا ناله نمی‌کرد. قیافه‌اش آرام و بدون التماس بود. قیافه یک اسب سالم را داشت. با چشمان گشاد و بدون اشک به مردم نگاه می‌کرد.<sup>۱</sup>  
اگر بخواهیم شرح یک مسافرت یا گزارش یک بازدید یا گردش علمی را بنویسیم،  
از این سؤالات استفاده می‌کنیم:

کی؟ برای چه؟ با چه؟ با که؟ چه مدت؟ چه دیدیم؟ چه کردیم؟ چگونه بود؟ چه احساسی به ما دست داد؟ چه نتیجه‌ای گرفتیم؟ و ...

اگر بخواهیم چیزی یا جایی یا کسی یا واقعه‌ای را که امروز وجود ندارد و آثار آن از میان رفته است تشریح کنیم، از مدارک و مآخذ و اسناد و کتاب‌ها کمک می‌گیریم یا با افراد مطلع مصاحبه می‌کنیم.

اگر موضوع نگارش شرح حال کسی باشد، چه می‌کنیم؟  
در درس بعد در این باره سخن می‌گوییم.



به این کلمات توجه کنید:

درخت‌ها، سبزه‌ها، دیوارها، خاک‌ها، زمین‌ها

این کلمات را با «ها» (نشانهٔ جمع فارسی) جمع بسته‌ایم اما نمی‌توانیم همهٔ آنها را با «ان» (نشانهٔ دیگر جمع فارسی) جمع بپندیم. چنان‌که می‌گوییم «درختان» اما نمی‌گوییم «سبزگان، دیواران، خاکان و زمینان»؛ بنابراین،

۱) نشانهٔ جمع «ها» از «ان» بسیار فعال‌تر است.

۲) کلماتی هم‌که با «ها» و «ان» هر دو جمع بسته می‌شوند، در زبان فارسی امروز کاربرد یکسان ندارند و معمولاً شکل اول آنها رایج‌تر است؛ برای مثال، پیشتر می‌گوییم «درخت‌ها را آب دادم» و کمتر می‌گوییم «درختان را آب دادم»؛ شکل دوم در شعر و نثر ادبی کاربرد دارد.

۳) کلماتی که با «ان» همراه‌اند، گاه بر مفهوم «جمع» دلالت نمی‌کنند؛

مثال: بهاران (= هنگام بهار، کیلان) = محل استقرار مردم کیل، کوهان  
(= مانند کوه)

## خودآزمایی

- (۱) با مطالعه نوشته «عدل» بنویسید نویسنده به چه پرسش‌هایی پاسخ داده است؟  
(۲) پس از بازدید یکی از بناهای تاریخی، مذهبی، علمی، آموزشی محل زندگی خود، آن را تشریح و توصیف کنید.  
(۳) جمله‌هایی را که نهاد آنها با فعل مطابقت ندارد یا در آنها حذف بی‌قرینه صورت گرفته است، ویرایش کنید.

- اگر گوینده و نویسنده به صحت مطلبی اطمینان نداشته باشد، نباید آن را بیان کند.
- اگر مرد یا زن در انجام وظایف خود کوتاهی کند، نمی‌توان از او انتظار موفقیت داشت.
- در صورتی که گفتارمان با رفتارمان مطابقت نداشته باشند، اعتماد مردم را از دست می‌دهیم.
- این مسئله در شورای دبیرستان مطرح و مورد بررسی قرار گرفت.
- این پول‌ها نتیجه ماه‌ها تلاش، پس‌انداز و صرفه‌جویی او بود.

- (۴) در کدام یک از کلمات زیر «ان» نشانه جمع نیست؟ این کلمه‌ها را مشخص کنید و معنی آنها را بنویسید.

گیاهان، بامدادان، شادان، سواران، پاییزان، مردان